

رودها در شاهنامه

دکتر مریم جعفری¹

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان

دکتر رضا اشرفزاده²

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

(تاریخ دریافت: 94/4/17 تاریخ پذیرش: 95/2/25)

چکیده

رودها در شاهنامه، مکان‌هایی شاخص و ممتازند که می‌توان به بررسی آن‌ها پرداخت، زیرا چونان قهرمانان صاحب شخصیت‌اند و فراتر از ویژگی‌های نوعی به خاصه‌های فردی آراسته‌اند. آن‌ها در هاله‌ای از اسطوره فرورفته‌اند و رخداد‌های اساطیری است که آن‌ها را رازناک کرده‌اند. این رودها با آب‌های جادویی‌شان بر پهنه اسطوره‌ها گسترده شده‌اند و اینها همه نمایش رودی مینیاتوری و مجردند که ویژگی آنان جریان همیشگی و طغیان گاهگاهی است.

در این نوشتار از میان رودهای مذکور در شاهنامه، به بررسی رودهایی که در آن‌ها رویدادهایی وقوع می‌پذیرد همچون: اروندرود، کاسه رود، فرات، جیحون، سنبار، هیرمند و... پرداخته‌ایم تا امانت‌داری فردوسی و نمونه‌ای از ارزش جغرافیایی و اسطوره‌ای شاهنامه را نشان داده باشیم.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، کاسه‌رود، اروندرود، جیحون، هیرمند، فرات.

¹ 09131987800

² 09153163351

مقدمه

«رودخانه» نماد مرگ و تولد دوباره (تعمید)، پیوستن زمان به ابدیت، مراحل انتقالی چرخه‌حیاتی «تجسم خدایان در چهره‌های انسانی» است. (ویلفرد، 175:1370-174) درباره‌ی نخستین رودها در بندهش آمده است: «هرمزد دورود را از البرز فراز تازانید. یکی آروند که به خاوران شد و دیگری وه که به خراسان شد و پس از آن هجده رود از همان سرچشمه فراز تازانید که در البرز فرو شدند بدان سان که نور از البرز برمی‌آید و در البرز فرو می‌شود. این هجده رود در البرز فرو شدند و در خوینروس پدید آمدند و رودهای دیگر بسیار از این رودان تازیده‌اند که عبارتند از: دیگلت‌رود، فرات‌رود، هلمندرود، بخل‌رود، زیشمندرود، کاسه‌رود، شیدرود و ...» (بهار، 1369: 74)

نام بسیاری از رودها از واقعیت طبیعی‌ان‌ها برخاسته و نام بسیاری از آنان در گذر زمان تغییر یافته‌است. در فرهنگ بازیافته‌های ادبی از متون پیشین آمده است: «در ایران باستان برای اثبات بی‌گناهی کسی علاوه بر «ورسرد(1)»، «ورگرم» — از آتش گذشتن — نیز متداول بوده است چنانکه سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خود از میان آتش گذشت.» (اشرف‌زاده، 1386: 170)

گذشتن از رودها و دریاها و دست یافتن به آن‌ها، یکی از مشکلات همیشگی انسان بوده و سبب پیدا شدن اسطوره‌هایی چون: خدایان دریاها و پریان دریایی، اسب‌های آبی و غیر شده‌است. در شاهنامه فردوسی، در دو مورد حق به همین ترتیب ثابت شده‌است: یکی عبور فریدون از آروندرود است و دیگر گذشتن کیخسرو و همراهانش از رود جیحون. بیشتر شاهان و پهلوانان شاهنامه از رودها و دریاها می‌گذرند و پیروزی می‌یابند. زرتشت برای ملاقات هرمز از آب «دائیتی» می‌گذرد. کیخسرو از آمودریا می‌گذرد و پادشاهی می‌یابد. سام، گرشاسب و داراب از جمله کسانی هستند که در حماسه‌های ایرانی، با گذشتن از رودها یا رسیدن به دریاها، پیروزی یافته‌اند. گذشتن از آب ظاهراً بازمانده‌سنت‌های اساطیری است. در هفتخوان رستم، رستم برای رهایی کاووس از «آبی» (رود یا دریا) باید بگذرد.

تدوین این مقاله ضروری و مهم به نظر می‌رسید، زیرا در شاهنامه از چندین رودخانه نام برده شده‌است و تردیدی نیست که یکی از معضلات شاهنامه برای خوانندگان، ناآشنایی بعضی از اعلام جغرافیایی آن است. برخی از آن نام‌ها طی قرون و اعصار متمادی تغییر نام یافته، یا از اسمی خاص به عام و برعکس تبدیل شده‌اند، برای مثال: رودی را که ایرانیان آمودریا می‌خوانده‌اند، یونانی‌ها به نام یکی از شاخه‌های اصلی آن (وَنخس) «وکس» یا «وکسس» خوانده‌اند. عرب‌ها هم به تأسی از «گیهون» مذکور در تورات آن را «جیحون» نامیده‌اند، که تا دوره مغولان به همین نام متداول بوده و بعد به «آمودریا» یا «آب آمویه» شهرت یافته‌است و رودی که فردوسی «سنبار» خوانده و اکنون هم سومبار خوانده می‌شود، چون به رودخانه اترک می‌پیوندد بعضی آن را هم اترک پنداشته‌اند، در حالی که رود اترک تا سده‌های اولیه اسلامی «هرند» خوانده می‌شد و از سده هشتم هجری به بعد، اترک نامیده شده‌است. همچنین رود پراکهرودوسی «کاسه‌رود» خوانده‌اکنون «هریرود» و «تجن» خوانده می‌شود. از سده نهم هجری به بعد نام «تجن» برای این رود مرسوم شده است.

هدف اصلی پژوهش پاسخ به این پرسش است که، آیا نام رودهایی که در شاهنامه آمده‌است در گذر زمان تغییر یافته و کدام رودها در شاهنامه نماد جاودانگی هستند؟ نمونه‌هایی از تحقیقات انجام شده که تا حدودی با موضوع مورد نظر، ارتباط و مشابهت دارند عبارتند از:

- 1- ژوزف مارکوات، (1368) در کتاب خود تحت عنوان "جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی" به این نتیجه رسیده است که نام حقیقی «کشف‌رود»، «کاسک‌رود» است و «هریرود» نیز «کاسک» و «ویه» و «سند» خوانده می‌شود.
- 2- حسین شهیدی مازندرانی، (1377) در کتاب خود تحت عنوان "فرهنگ شاهنامه، نام کسان و جایها" به این نتیجه رسیده‌است که «اروندرو» نامی است که ایرانیان به «شط‌العرب» می‌گویند.
- 3- وایسلی بارتولد، (1350) در کتاب خود تحت عنوان "آبیاری در ترکستان" این‌گونه نوشته است که «رود جیحون» در طول تاریخ مرز بین ایران و توران بود که این دو سرزمین را از هم جدا می‌کرد.

4- مهرداد بهار، (1373) در کتاب خود تحت عنوان "پژوهشی در اساطیر ایران" به این نتیجه رسیده است که محل داستان‌های شاهنامه عمدتاً در اطراف جیحون بوده است. در این پژوهش شیوه انجام کار به صورت کتابخان‌های بوده است، بدین صورت که با مراجعه به کتابخانه‌ها و بررسی کتب و آثار مرتبط با موضوع تحقیق، کار فیش‌برداری از ابیات مورد نظر صورت گرفته و بررسی و تحلیل محتوا شده‌اند. در این مقاله نیازی به استفاده از روش‌های آماری نشد.

کاسه‌رود

حوزه کاسه‌رود (کشف‌رود) پیشینه زندگی مستند انسان‌های اولیه است. قدیمی‌ترین دست‌افزار کشف‌شده از انسان‌های دوره پارینه سنگی در ایران، در همین بستر «کاسه‌رود» به دست آمده است.

نام دیگر «کاسه‌رود» (kāseh-rod)، «کشف‌رود» می‌باشد که از «چمن رادکان» و کوه «بینالود» و «هزارمسجد» سرچشمه گرفته و آبدی‌های دو سوی خود را آبیاری کرده و از دامنه کوه «فردوران» و «دال» به سوی مشرق رفته و در «پل خاتون» به «هریرود» می‌پیوندد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، 1329:389)

در نامه پهلوی بندهش، آن‌جا که از رودهای نامور سخن گفته شده، می‌خوانیم: «کاسه‌رود به آب «توس شهر» بیاید آن را آن‌جا «کسفرود» (= کشف‌رود) خوانند. این همان رود «وه» است که آنجا کاسه خوانند، در سند نیز کاسه خوانند.» (بهار، 1369:76)

مارکوارت در کتاب «وه‌رود و آرن‌گ» در سخن از نام واژه «أخس» (ochos) و «وهو» (wahu) و «وه» (weh) که چون نام رود به کار رفته است، گزارشی نوشته و در آن گزارش گوید: نام وهو در یونانی «أخس» (oxos) بوده که در سده‌های پیش از میلاد به چندین رود گفته می‌شده است و یادآور گردیده که این نام در عصر قدیم برای «رود جیحون» به کار نرفته است.» (مارکوارت، 1368:9/2 نقل به اختصار)

کاسه‌رود و حوادث آن در شاهنامه

از کاسه‌رود در شاهنامه تنها در دو داستان کیخسرو و فرود و ضمن لشکرکشی طوس بن‌نوذر به مرز توران، نام برده شده است. از مجموع اطلاعات مزبور چنین برمی‌آید که

کاسه‌رود در حدّ فاصله کوه‌های «کلات» تا «دژ گروگرد» در دشتی بی‌کوه و موانع طبیعی قرار داشته است.

بدین سبب تورانی‌ها در کنار کاسه‌رود کوه رفیعی از هیزم فراهم کرده بودند تا ایرانیان به راحتی نتوانند از رود عبورکنند. بنابراین وقتی کیخسرو تصمیم می‌گیرد برای انتقام خون پدرش سیاوش، سپاهی را به توران زمین گسیل کند، از پهلوانان می‌خواهد که کسی داوطلب از میان بردن آن کوه هیزم شود:

«از ایدر شود تا در کاسه‌رود
دهد بر روان سیاوش درود
ز هیزم یکی کوه بیند بلند
فزونست بالای او ده کمند
چنان خواست کان ره کسی نَسپرد
از ایران به‌توران کسی نگذرد
دلیری از ایران بایباید شدن
همه کاسه‌رود آتش‌اندزندن»

(شاهنامه، 222/310-225)

گیو داوطلب این کار مهم شد و در حالی که برف و سرما همه‌جا را فراگرفته بود، بر آن شد تا هیزم‌ها را آتش زند.

«به سختی گذشت از در کاسه‌رود
جهان را همه رنج برف آب بود
چو آمد بران کوه هیزم فراز
ندانست بالا و پهناش باز
زپیکان تیر آتشی برفروخت
به کوه اندر افگند و هیزم بسوخت»

(شاهنامه، 1023/332-1025)

گیو که برای آتش‌زدن کوه هیزم‌ها کاووس خلعت گرفته است، به زحمت از کاسه‌رود می‌گذرد و کوه هیزم را آتش می‌زند. سپاه پس از سه هفته درنگ، از رودخانه و آتش می‌گذرند و بر کوه و هامون سراپرده می‌زنند. در کاسه‌رود سه بارسپاه ایران در سه جنگ شکست می‌خورند و به ناچار به سوی ایران باز می‌گردند.

پس از رویداد غم‌انگیز و دردناک «دژ کلات» که «فرود»-فرزند سیاوش- کشته می‌شود و مادرش «جریره (2)» نیز در کنار کشته فرزند، خود را می‌کشد، توس نیز:

«سه روزش درنگ آمد اندر چَرَم⁽³⁾ چهارم برآمد ز شیپوردم
سپه بر گرفت و بزد نای و کوس زمین کوه تا کوه گشت آبنوس
هر آنکس که دیدی ز توران سپاه بکشتی تنش را فگندی به راه
همه مرزها کرد بی تار و پود همی رفت پیروز تا کاسه‌رود»

(شاهنامه، 936-933/329)

از حوادث دیگری که در کنار کاسه‌رود اتفاق می‌افتد جنگ «پشن یا لاوان (4)» است. در دوره پادشاهی کیخسرو پس از رویداد کلات فرود، در بخش‌های دیگر از شاهنامه به‌ویژه در داستان «یازده رخ» و «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب»، از رزم «پشن» یا «لاوان» یاد شده است:

«این جنگ در سرزمینی در نزدیکی سرخس و در میان گروگرد و کلات فرود و کاسه‌رود، روی داده‌است که در آن، افراسیاب پیران را برای رزم به سوی ایرانیان می‌فرستد. پیران، پنهانی به سوی گروگرد (5) می‌رود و به ایرانیان شیخون می‌زند. ایرانیان گریزان به سوی کاسه‌رود رفته و در دامنه کوه، جای می‌گیرند و پیکی به سوی کیخسرو می‌فرستند تا به آنان یاری رسانند. کیخسرو، فربرز را جانشین توس، سپهسالار کرده و توس به نزد کیخسرو باز می‌گردد. پس از یک ماه درنگ در پیکار، دو سپاه به نبردی خونین دست می‌یازند که به شکست ایرانیان می‌انجامد. در این پیکار شمار زیادی از ایرانیان و تورانیان کشته می‌شوند.»

(حمیدیان، 1387: 621-537)

حادثه بهرام و تازیانه‌اش نیز در کنار کاسه‌رود اتفاق می‌افتد.

پس از کشته‌شدن بهرام به دست تژاو که برای یافتن تازیانه‌اش به آوردگاه رفته‌بود و کشته‌شدن تژاو به دست گیو، ایرانیان از آوردگاه و دامنه کوه، به سوی کاسه‌رود باز می‌گردند. جنگ‌های شاهان کیانی به ویژه افراسیاب، در این ناحیه رخ داده‌است. در دوره‌های اساطیری، باز به «ازدهایی» برمی‌خوریم که در «کشف‌رود» پیداشده‌است.

«چنان اژدها کو زرود کشف برون آمد و کرد گیتی چو کف»

(شاهنامه، 83: 1016)

سام گرشاسپ آن اژدها را می‌کشد. افسانه آرش کمانگیر نیز در آخر به این ناحیه پیوند می‌خورد. در پایان سلسله‌های باشکوه ایران باستان: یزدگرد سوم در پی شکست از اعراب، باز به ناچار به این ناحیه پناهنده گشت تا از دسترس دور باشد و سپاهی تدارک بیند که با نیرنگ کنارنگ توس و طمع مرزدار مرو، کشته شد.

اروند رود

اروند رود (arvand rud) نامی است که ایرانیان به شط‌العرب گویند. (مستوفی، 1362: 214) وجه تسمیه دجله به اروند، به مناسبت شکوه و بزرگی و تندی رود مزبور است.

(پورداد، 1356: 223)

این رود در جنوب شرقی ترکیه و عراق واقع است و با طولی برابر با 1180 مایل از دریاچه‌ای در کوه‌های کردستان و جنوب العریز در ترکیه؛ سرچشمه می‌گیرد و بعد از گذشتن از ترکیه در عراق به فرات می‌پیوندد. نام اروند یا دجله، در سنگ نبشته داریوش در بیستون به نام «تیگر» آمده است. در اوستا تیگر به شکل «تیگر» یا «تیغر» آمده که به معنی تند، تیز و سرکش است. در دوران ساسانیان رود دجله را هم به نام کهن آن «دیگله» می‌خواندند و هم خود واژه تیگر را که یک واژه فارسی باستان است به زبان پهلوی ترجمه کرده، آن را اروند رود می‌نامیدند. (شهیدی مازندرانی، 1377: 78)

نام اروند رود در ترجمه بندش، فصل نهم، بند 76 و 77 ذکر شده است. واژه اروند در زبان‌های مختلف به شکل‌های زیر آورده شده است:

متون پهلوی: arang؛ متون اوستایی: ranghē؛ دراوستا به صورت ائوروت (aurvat) آمده است و از ریشه کهن ائورو (aurva) به معنی سرکش، تند و تیز و پسوند vat یا vant به معنی دارنده می‌باشد. ریشه اروند در نام لهراسب نیز، دیده می‌شود. لهراسب از دو واژه ائوروت و اسپ ترکیب شده است که به معنای تیز اسپ ترجمه می‌گردد. ائوروت (اروند) صفت فرشته آب یا «پم نپات» و آناهیتا است که ایرانیان به دلیل احترام زیادی که به

آب‌های روان قائل می‌شدند از دو جهت تیز و سرکش و هم از دیدگاه احترام به ایزد مهر و آناهیتا، به این رود کهن داده‌اند.

اروند کاربرد دیگری هم داشته‌است. نام پسر خسرو دوم ساسانی نیز «اروندست» بوده است. همچنین نام یکی از سرداران اردشیر دوم هخامنشی نیز «ارنت» بوده‌است که به پارسی اروند، می‌باشد. نام کوه الوند در همدان نیز، واژه تحویل یافته همین اروند باستانی می‌باشد که به معنی قلّه تیز و نوک‌دار می‌باشد.

اروندرو به خواست هرمز، روان شد و به پیش تاخت. در حالی که پیش از آمدن اهریمن، بی‌جریان و ساکن بود و به صورت مینوی در جهان فروری قرارداداشت. پس هنگامی که دروج نابود شد، باز هم به حال نخستین بازگشته و بی‌تازش شود، چون با انهدام دیو دروج، جهان دگرباره به حال مینوی بازمی‌گردد. (بهار، 1369: 74-75)

فردوسی نیز در شاهنامه، دجله را «اروند» ذکر کرده‌است:

«به اروندرو اندرآورد روی چنانچون بود مرد دیهیم‌جوی

اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان»

(شاهنامه، 275/25-276)

اروندرو و حوادث آن در شاهنامه

اروندرو در شاهنامه، در قسمت پادشاهی ضحاک آمده است. فریدون در البرز کوه به نزد مرد دینی، پرورده شد، رشد یافت. ظلم ضحاک به مردم به غایت رسید. کاوه پیش فریدون شد و به اتفاق جنگ با ضحاک را بسیجیدند و به همراه کیانوس و پرمایه برادران فریدون عازم نبرد شدند.

شبی فریدون در دامن کوهی در نزدیکی البرز کوه خفته بود، برادران به بدخواهی، کشتنش را کمر بستند و سنگی گران از کوه بکنند و فروغلطاندند. لکن به خواست یزدان، فریدون از صدای سنگ بیدار شد و به افسون آن‌را به جای خویش بیست و به روی برادران نیاورد و روی به اروندرو (دجله) نهادند و به کنار آن برآسودند، گویند:

«خروش آمد از راه ارون درود به موبد چنین گفت هست این درود»

(شاهنامه، دبیر سیاقی، 2008: 24، ج 4)

«فریدون کمر بست و اندر کشید نکرد آن سخن را برایشان پدید»

(شاهنامه، دبیر سیاقی، 59: 329، ج 1)

«به ارون درود اندر آورد روی چنانچون بود مرد دیهیم جوی

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو ارون را دجله خوان»

(شاهنامه، دبیر سیاقی، 332/59-333، ج 1)

«چو آمد به نزدیک ارون درود فرستاد زی رودبانان درود»

(شاهنامه، دبیر سیاقی، 59: 335، ج 1)

در اساطیر ایرانی همه فره‌مندان به سادگی از آب می‌گذرند و گذر از آب، نمادی اساسی از حمایت یزدانی قهرمانان ایرانی است. در شاهنامه هنگامی که کاوه و مردم به نزد فریدون رفتند، فریدون بیرق کاوه را درفش پادشاهی خود ساخت. در خرداد روز، سپاهی عظیم آراست، پیلان گردون کش و گاومیش توشه او را به سوی ارون درود بردند. چون به کنار رود رسید از رودبانان کشتی خواست تا از آنجا بگذرد و رودبانان اجازه ندادند از رودخانه بگذرد ولی فریدون بی‌آنکه از عظمت رود بیندیشد، به آب زد و از ارون درود گذشت و به سوی بیت‌المقدس رفت و این امر از نشانه‌های فره‌مندی او به شمار می‌آید. گذشتن از رود و به سلامت گذشتن از آن به عنوان «وَر دسرِد» در ایران باستان متداول بوده است.

در شاهنامه فردوسی، همچنان که اشاره شد، در این مورد حق به همین ترتیب ثابت شده است که فریدون به سلامت از ارون درود، گذشته است.

«فریدون که بگذاشت ارون درود جهانی شد او را سراسر رهی
فرستاد تخت مهی را درود که با روشنی بود و با فرهی»
(شاهنامه، 3465/295-3466)

«بسان فریدون کز اروندرود گذشت و به‌کشتی نیامد فرود
 ز مردی و از فرّه‌ایزدی ازو دور شد چشم و دست بدی»
 (شاهنامه، 3640-3639/300)

فریدون پس از گذشتن از اروندرود، ضحاک را به بندمی‌کشد و در شاهنامه این‌گونه آمده است:

«فرخ زاد هرمزد با آب چشم به اروندرود اندر آمد به خشم
 به کرخ اندر آمد یکی حمله برد که از نیزه‌داران نماند ایچ گرد»
 (شاهنامه، 249-248/1349)

همچنین فردوسی بزرگ، در جریان خواب دیدن انوشیروان، بارها و بارها از نام «اروندرود» استفاده می‌کند.

جیحون یا آمودریا

جیحون (jeayhun)، جیحون، آمودریا (āmudaryā)، آمو، آمل، آمون، آمویه، ورز — نام باستانی آن اوکسوس (oksus یا oksos) — رودی است به طول 2540 کیلومتر در آسیای مرکزی، از دامنه‌های جبال هندوکش سرچشمه گرفته، مرز بین تاجیکستان و شمال شرقی افغانستان را تشکیل می‌دهد و سپس به دریاچه آرال می‌ریزد. در متون دیگر، این‌گونه به جیحون اشاره شده است: «و آن مرد که نام آرش بود، که آن تیر بر لب جیحون انداخت، او را بر همه پادشاه کرد.» (طبری، 1341: 349)

رود جیحون در طول تاریخ، مرز طبیعی برخی مناطق را تشکیل می‌داد. برای نمونه مرز ایران و توران بود که سرزمین ایران را از هم جدا می‌کرد. (بارتولد، 1350: 64)
 خسرو انوشیروان ساسانی، پس از برانداختن دولت هفتالیان (هونهای سفید)، جیحون را سرحد ایران و سرزمین خاقان ترک نمود. (کریستن سن، 1372: 373)

جیحون و حوادث آن در شاهنامه

محل داستان‌های شاهنامه عمدتاً در اطراف جیحون بوده است. (بهار، 1373: 132)
 در شاهنامه، توران مملکت ترکان و چینیان است که بواسطه جیحون یا آمودریا از ایران جدا می‌شود. (حمیدیان، 1383: 31)

کیخسرو چند بار آزمون گذر از آب را به جای می‌آورد. نخست زمانی است که گیو، کیخسرو را همراه خود به ایران می‌آورد و کیخسرو بدون کشتی از آب می‌گذرد و باعث شکست افراسیاب میگردد.

«به آب اندر افگند خسرو سپاه چو کشتی همی‌راند تا بازگاه»

(شاهنامه، 296: 3480)

در شاهنامه، جیحون مرزی بوده که داستان‌های تاریخی و کهن ملی که سرشار از مبارزه جوانمردانه ایرانیان با تورانیان فریدون نژاد ایرانی (آریایی)، در آنجا روی نموده و یاد آن را زنده می‌کرده است. در دوره کیقباد، افراسیاب در جنگ با ایرانیان، شکست سختی خورده و از جنگ رستم میگریزد و به نزد پشنگ می‌رود. پشنگ با شنیدن سخنان افراسیاب، بر آن می‌شود تا نامه‌ای آشتی جویانه به کیقباد نویسد، وی در نامه‌اش یادآور می‌شود:

«سزد گر بمانیم ما هم بر آن
زخرگاه (6) تا ماورالنهر در
بر و بوم ما بود هنگام شاه
نکرد اندرین مرز ایرج نگاه»

(شاهنامه، دبیرسیاقی، ج 1، 224/326-226)

«همان بخش ایرج بد ایران زمین
که از آفریدون بدش آفرین»

(شاهنامه، دبیر سیاقی، ج 1، 227/327)

«مگر رام گردد بدین کیقباد
سرمرد بخورد نگرده زداد
کس از ما نبیند جیحون به خواب
وز ایران نیابند ازین سوی آب»

(شاهنامه، دبیرسیاقی، ج 1، 238/327-239)

همچنین دو جنگ گران که در کنار دروازه‌های بلخ، میان دو سپاه ایران و توران روی می‌دهد، تورانیان شکست خورده و گریزان از رود آموی گذشته و به سغد نزد افراسیاب

می‌روند. سیاوش نیز وارد شهر بلخ می‌شود و تا رود آموی به دست ایرانیان می‌افتد. چنان‌که در نامه‌ای سیاوش برای کیکاووس می‌نویسد:

«کنون تابه جیحون سپاه جهان زیر فرّ کلاه منست»

(شاهنامه، 672/219)

از سوی دیگر، افراسیاب خوابی می‌بیند و از آن خواب سخت به هراس می‌افتد. افراسیاب پس از شنیدن سخن خواب‌گزاران بر آن می‌شود که با ایرانیان آشتی کند. پس گرسیوز را برای آشتی به نزد رستم و سیاوش می‌فرستد. یکی از پیشنهاد‌های این پیمان که افراسیاب کرد، چنین بود:

«زمین تا لب رود جیحون مراست به سغدیم و این پادشاهی جداست»

(شاهنامه، 806/223)

افراسیاب در اندیشه یاری رسانیدن به پیران بود که می‌شنود تورانیان در جنگ شکست سختی خورده و پیران ویسه نیز کشته‌شده و سپاه کیخسرو به نزدیک رود آموی رسیده‌است.

«که لشکر به نزدیک جیحون رسید همه روی کشور سپه گسترید»

(شاهنامه، 249/544)

نام جیحون در نوشته‌های فارسی با دو معنا و مفهوم به کار رفته است، یکی رود آموی که نام باستانی آن «وخش» بوده و یونانیان آن را به گونه «اُگسس» و در لاتین «اُکسوس» خوانده‌اند. سرچشمه این رود از کوه‌های پامیر است که پس از طی مسافت 2620 کیلومتر به دریاچه خوارزم «وخش» می‌ریزد. (بارشاطر، 1354: 187)

به رود جیحون، رود بلخ یا رود کالف و ترمذ و خوارزم نیز گفته‌اند.

(مسعودی، 1356: 222).

برخی از پژوهندگان شاهنامه، نام جیحون را تنها همان رود «آموی» دانسته و در پیدا کردن مرز میان ایران و توران و یا جای برخی از رخدادها دچار لغزش شده‌اند.

در ابیات زیر جیحون به مفهوم مطلق رود به کار رفته است.

«زمین کوه تا کوه پرخون کنیم ز دشمن بیابان چو جیحون کنیم»

(شاهنامه، 311/163)

«سپاهی که هنگام ننگ و نبرد ز جیحون به‌گردون برآورد گرد»

(شاهنامه، 67/470)

در ابیات زیر، جیحون را می‌توان به دو گونه گزارش کرد، نخست همان رود آموی، و دیگر به معنای رود.

«نباشد گذر جز به فرمان شاه همان نیز جیحون میانجی براه»
(شاهنامه، 1560/986)

«که بستد نیایش ز بهرامشاه که جیحون میانجیست ما را براه»
(شاهنامه، 123/1018)

مرحوم پوردادود در مقاله خویش به‌عنوان «توران، سلم سائینی، داهی» نوشته است: «بنا به سنت ملی ما چنان‌که خوارزمی در مفاتیح‌العلوم می‌نویسد، مرز توران معمولاً نزد ایرانیان، ممالک مجاور رود جیحون است. دانشمند آلمانی مارکوارت می‌نویسد: خاک توران به مملکت خوارزم که در اوستا و کُتب پهلوی، آریاویچ نامیده شده متصل بوده، از طرف شرق جیحون تا به دریاچه‌آرامتداد داشت.» (پوردادود، 1347: 53)

چون همه نبردها در توران واقع می‌شده، بنابراین رزمگاه در مشرق جیحون واقع بوده‌است و از جیحون فاصله چندانی نداشته و از جنوب و جنوب‌غربی نیز به شاخه‌های رود سند می‌رسیده‌است.

هیرمند

هیرمند (hirmand)، هیدمند، هلمند (helmand)، هندمند نام باستانی آن اتومندر (etumānder)، نام رودی است که از کوه‌های افغانستان سرچشمه می‌گیرد و بزرگترین رودخانه‌ای است که آب آن به دریاچه زره می‌ریزد. نهرهای این رود عبارتند از: نهر طعام یا نهر خواربار، نهر باشت‌رود، نهر منارود، نهر سی‌دهکده، نهر میله. هیرمند در اوستا به صورت هئتومت آمده است. جز اول این اسم که هئتو باشد به معنی پل، سد و بند است و جز دوم «منت» همان مند یا اومند است که بر روی هم به معنی دارای پل، دارنده سد و بند است. (پورداود، 1356: 298)

در کتاب نزهةالقلوب مندرج است: «آب هیرمند که آن را آب زره خوانند از جبال غور بر می‌خیزد و در بحیره زره می‌ریزد.» (مستوفی، 1362: 220)

هیرمند و حوادث آن در شاهنامه

در شاهنامه در رزم رستم و اسفندیار مشخص است که سپاهیان در دو سوی رود هیرمند صف‌آرایی کرده بودند. به‌رحال دو پهلوان (رستم و اسفندیار) در اول هر دو رجز خوانی نموده و آهسته آهسته کار ایشان به جنگ کشید و روز دوم آماده نبرد شدند:

«تو فردا ببینی که بر دشت جنگ چه کار آورم پیش جنگی پلنگ»
(شاهنامه، 923/737)

«بیامد چنان تا لب هیرمند همه دل پر از باد و لب پر ز پند»
(شاهنامه، 1001/740)

در جایی دیگر در شاهنامه آمده است: «چون بهمن به تخت نشست، رستم به مکر شغاد کشته شد و زال سخت پیر بود. بهمن در اندیشه شد تا از زال پیرمرد، کین اسفندیار را بخواهد. بهمن سپاه را فرمان داد تا روانه سیستان شود. چون نزدیک رود هیرمند رسید، فرستاده‌ای را نزد زال فرستاد و زال در جواب فرستاده گفت: امروز رستم در گذشته است و این جنگ فایده‌ای ندارد. اینک بیا و کینه را از دل بیرون کن. بهمن آشفته شد، زابلستان را تاراج کرد و زال اسیر را نیز با اموال همراه خود برد.» (حمیدیان، 1387: 768-773)

«چو آمد به نزدیکی هیرمند فرستاده‌یی برگزید ارجمند
 فرستاد نزدیک دستان سام بدادش ز هر گونه چندی پیام
 چنین گفت کز کین اسفندیار مرا تلخ شد در جهان روزگار»
 (شاهنامه، 38-36/769)

همچنین در شاهنامه آمده است:

«برفتند بیدار تا هیرمند ابا تیغ و با گرز و بخت بلند»
 (شاهنامه، 353/111)

«سراپرده زد بر لب هیرمند به فرمان فرخنده شاه بلند»
 (شاهنامه، 347/722)

گویند افراسیاب به دریای کیانسیه آسیب‌ها رسانید، و او رود هیرمند و شش رودخانه قابل کشتی‌رانی را از میان برد و مردمان را در جای آن‌ها مستقر کرد. اما از جمله کارهای نیکی که منوچهر کرد این بود که جریان آب رودها را دوباره به این دریا روانه کرد.
 (رضی، 1764/1376)

فرات

فرات (forāt) بزرگترین رود آسیای غربی است که از دشت ارمنستان در ترکیه سرچشمه گرفته، از سوریه گذشته وارد عراق می‌شود و به دجله متصل شده و شط‌العرب را تشکیل می‌دهد و به خلیج فارس می‌ریزد. نام فرات در کتیبه داریوش در بیستون یک بند 92 ذکر شده است.

تحریرهای زبانی مختلف فرات به شکل زیر است:

زبان عیلامی: ū-ip-ra-tu-iš

زبان اکدی: purattu

زبان فارسی باستان: ufrātu

در متون کهن این گونه به فرات اشاره شده است: «و قباد، حارث را حد نهاد که حد عرب از بادیه است تا کوفه و تا لب رود فرات، و از این سوی سواد عراق است، و نباید که از لب رود فرات هیچ‌کس از عرب از این سوی آید...» (طبری، 973/1341)

«و دجله و فرات که به سرحد اعمال بصره به هم می‌رسند و چون آب جویره نیز به ایشان می‌رسد، آن را شط‌العرب می‌گویند.» (فبادیانی‌مروزی، 153/1363)

«روایت کنند از سماک حرب، که او گفت، چشم من پوشیده شد در خواب، دیدم که یکی مرا گفت: به کنار فرات شو، چشم‌ها در میان آب باز کن، چنان کردم بینا شدم.» (عثمانی، 721/1345)

فرات و حوادث آن در شاهنامه

در شاهنامه آمده است: «بهمن، پسری به نام ساسان و دختری هنرمند و با دانش به نام همای داشت که او را چهارزاد می‌خواندند. همای شش ماهه آبستن بود که بهمن بیمار شد و چون درد، او را از پای درآورد، روزی همای و بزرگان ایران را فراخواند و گفت: من پادشاهی و تاج و گنج را تا بزاید، به همای و پس از آن به فرزند او خواه پسر و خواه دختر می‌سپارم.

ساسان پسر بهمن از کار پدر سخت خشمگین و دل‌تنگ شد. از این ننگ به نیشابور گریخت و از بارگاه پدر دور شد. بهمن در بیماری، چشم از جهان فروبست و همای پس از ایام سوگواری، تاج بر سر نهاد و از همان روز نخست بر همگان مژده داد و دهش و آسایش داد. کشور را به آیین نو آراست و جهان از داد او آباد گشت. چون هنگام زادنش فرارسید، از بیم آنکه فرزند، تاج و تخت را از او بگیرد، رازش را پوشیده و در نهان پسر را که به دنیا آورده بود، به دایه سپرد و به همگان گفت: فرزندش مرده است و خود با دلی آسوده به پادشاهی ادامه داد. به این ترتیب هشت ماه گذشت تا آنکه همای دستور داد صندوقی از چوب خشک ساختند و در درون صندوق، عقیق و زر سرخ و زبرجد ریختند و بر بازوی کودک، یاقوت سرخ شاهواری بستند و او را همچنان که مست خواب بود در آن بستر نرم گذاشتند. سر صندوق را به قیر و موم و مشک مسدود کردند و در نیمه‌های شب به آب فرات سپردند. در سپیده دم، گازی که در آنجا کارگاه رختشویی داشت، صندوق را دید و آن را از آب بیرون آورد و آن را به خانه برد. همسر گازر تازه کودک خود را از دست داده بود، کودک را در آغوش گرفت و یزدان را سپاس گفت و چون او را از آب یافته بودند، داراب نامید.» (حمیدیان، 1387: 773-782)

قدما معتقد بودند که آب، گناهکار را نجات نمی‌دهد و بی‌گناه را از بین نمی‌برد. داستان زاییده شدن داراب و نهادن او در صندوق چوبین و افکندن او به آب فرات هم که بی‌شبهت به داستان موسی نیست از این مقوله است. داستان زاییده شدن دوقلوهای رموس و مولوس در اساطیر یونان نیز از همین نوع است. در کتاب فرهنگ اساطیری یونان و روم آمده است: «این دو کودک (رموس و مولوس) را در سبلی نهادند و بعد آن را به رودخانه افکندند، آب رودخانه طغیان کرد و آن دو کودک را در سایه درخت انجیری قرار داد. در آنجا ماده گرگی به آن دو کودک رحم کرد و پستان به دهن آن دو گذاشت و آنان را از مرگ نجات داد تا آنکه چوپان شاه که از آن ناحیه می‌گذشت، آن‌ها را نزد همسر خود برد و بزرگ کرد.» (گریمال، 807/1356-808)

سَنبار یا (سَمبار، سیمبار، سومبار، سیبار)

یکی از رودخانه‌هایی که از کوه‌های شمال خراسان سرچشمه می‌گیرد، بعد وارد کشور ترکمنستان می‌شود و پس از پیوستن به اترک به دریای خزر می‌ریزد، اینک عموماً سومبار خوانده می‌شود. در شاهنامه فردوسی، ضمن شرح جنگ مهم ایرانیان با تورانیان در محل دهستان — که منجر به کشته شدن نوذر پادشاه ایران شد — از «سَنبار» این گونه یاد شده‌است:

«همی بود شاپور تا کشته شد سرِ بخت ایرانیان گشته شد
 زانبوه ترکان پرخاشجوی به سوی دهستان نهادند روی
 دهستان گرفتند زایشان حصار به سَنبار در بُد سپه را گذار
 شب و روز بُد بر گذرهاش جنگ برآمد بر این نیز چندی درنگ»

(گزیده شاهنامه، جیحونی، 4227/125-4230)

از ابیات فوق چنین برمی‌آید که پس از حصارگیری شدن ایرانیان در دژ دهستان، جنگ طرفین درگذرگاه‌های رود سَنبار ادامه یافته‌است. بار دیگر هم ضمن لشکرکشی کیخسرو به توران زمین از طریق دهستان و رود سَنبار آمده‌است.

«سپهدار چون در بیابان رسید گرازیدن و ساز لشکر بدید

سپه راسوی راست خوارزم بود همه ریگ و دشت از درِ رزم بود
به چپ بر دهستان و سنبار و آب میان ریگ و پیش اندر افراسیاب

(گزیده شاهنامه، جیحونی، 19881/539-19883)

«به گرد سپه بر یکی گنده کرد طلایه به هر سو پراکنده کرد
شب آمد به کنده در افگند آب بدان سو که بُد روی افراسیاب»

(گزیده شاهنامه، جیحونی، 19888/539-19889)

از این ابیات به نیکی برمی‌آید که غرض از سنبار، همان رود سنبار است، که از آب آن خندق گرد سپاه را پر کرده بوده‌اند. ظاهراً همین رود، آب دهستان را تأمین می‌کرده‌است نه اترک. چرا که نام اترک از سده هشتم هـ / چهاردهم م. برای اولین بار، پیدا شده‌است.

نتیجه

با توجه به آنچه در متن مقاله بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که نام بعضی از رودها در شاهنامه از واقعیت طبیعی آن‌ها برخاسته و نام بسیاری از آنان در گذر زمان تغییر یافته و یا از اسمی خاص به عام و برعکس تبدیل شده است، مانند: کاسه‌رود که به نام‌های کَشَف‌رود، کسف‌رود، وه، رود شهد، قره‌سو نامیده می‌شده‌است و یا هریرود نیز، کاسک، ویه و سند، خوانده می‌شد که هر سه مترادفند.

همچنین در شاهنامه، فردوسی بعضی رودها را باعث جاودانگی می‌داند و گذاشتن پهلوانان و شاهان از رودها را نماد اساسی از حمایت یزدانی قهرمانان ایرانی می‌داند. همچنین، فردوسی گذاشتن از رود را به عنوان «وَرَسرد» در ایران باستان معرفی می‌کند و آن را بازمانده سنت‌های اساطیری می‌داند.

پی‌نوشت‌ها

- 1) در آب انداختن و به سلامت گذشتن از رود به‌عنوان «وَسَرْد» در ایران باستان متداول بوده است، بدین معنی اگر متهم غرق می‌شد. گناهکار بود، اگر نجات می‌یافت بی‌گناه بود.
- 2) در تاریخ طبری، نام مادر فرود «بُرز آفرید» است. (تاریخ طبری، ج 2، ص 426)
- 3) این نام در دستنویس‌های گوناگون شاهنامه و به پیروی از آن در شاهنامه‌های چاپی به گونه «جرم» و «چرم» آمده است. «چرم» (چرم) قصبه‌ای است دریای «دژ کلات» و چند پاره دیه است. (نزهةالقلوب، 186/1362) در نزدیکی کلات دو چرم، یکی کهنه تا کلات 18 کیلومتر و تا مشهد 183 کیلومتر و از چرم نو تا کلات 15 کیلومتر و تا مشهد 180 کیلومتر راه است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج 9، ص 111، کلات نادری، محمد رضا خسروی، ص 90)
- 4) «لاون»، در شاهنامه ژول مول 245/688/3: «لاون» در شاهنامه چاپ بروخیم 248/884/4: «لاون» آمده است.
- 5) نام «گروگرد» در دستنویس به گونه «وروگرد» آمده و در ترجمه بنداری، به گونه «جیو کرد» می‌باشد. (شاهنامه، بنداری، ج 1، ص 210). در خور یادآوری است که «وروگرد» گونه دیگری از «بروگرد» است که همان «بروجرد» می‌باشد، ولی بروجرد واقع در لرستان نباید با این «گروگرد» یکی دانسته شود.
- 6) مس 125/70/2، به جای خرگاه «جیحون» آمده است.

فهرست منابع

- 1- اشرف‌زاده، رضا، (1386)، فرهنگ بازیافته‌های ادبی از متون پیشین، سخن‌گستر، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.
- 2- بارتولد، وایسلی، (1350)، آبیاری در ترکستان، ترجمه کشاورز، کریم، دانشگاه تهران، تهران.
- 3- بهار، مهرداد، (1362)، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات توس، تهران.
- 4- _____، _____، (1373)، جستاری چند در فرهنگ ایران، انتشارات فکر دو، تهران.
- 5- پورداد، ابراهیم، (1356)، یشتها، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران.
- 6- _____، _____، (1347)، یشتها، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران.
- 7- حمیدیان، سعید، (1383)، درآمدی بر اندیشه فردوسی، انتشارات ناهید، چاپ دوم، تهران.
- 8- رضی، هاشم، (1376)، وندیداد، انتشارات فکر روز، تهران.
- 9- شهیدی‌مازندرانی، حسین، (1377)، فرهنگ شاهنامه نام کسان و جای‌ها، بنیاد نیشابور، نشر بلخ، تهران.
- 10- طبری، محمدبن جریر، (1341)، تاریخ بلعمی، محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، اداره کل نگارش (وزارت فرهنگ و هنر)، تهران.
- 11- عثمانی، ابوعلی حسن‌بن‌احمد، (1345)، ترجمه رساله قشیریه، تصحیح فروزانفر، بدیع الزمان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- 12- فردوسی، ابوالقاسم، (1387)، شاهنامه، به کوشش حمیدیان، سعید، نشر قطره، تهران.
- 13- _____، _____، (1388)، شاهنامه، به کوشش دبیرسیاقی، محمد، نشر قطره، تهران.
- 14- _____، _____، (1380)، گزیده شاهنامه، به تصحیح و گزینش مصطفی جیحونی، شاهنامه پژوهی، اصفهان.
- 15- فرنیغ دادگی بندش، ترجمه بهار، مهرداد، (136)، توس، تهران.
- 16- (1329)، فرهنگ جغرافیایی ایران، انتشارات سازمان جغرافیایی کشور، تهران.
- 17- قبادیانی مروزی، ناصر خسرو، (1363)، سفرنامه، به کوشش دبیرسیاقی، محمد، زوار، تهران.
- 18- کریستن‌سن، آرتور، (1372)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه یاسمی، رشید، دنیای کتاب، تهران.
- 19- گریمال، پی‌یر، (1356)، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه دکتر بهمنش، احمد، امیرکبیر، تهران.
- 20- مارکوارت، ژوزف، (1368)، وهرود وارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی) ترجمه منشی‌زاده، دلود، انتشارات دکتر محمود افشار یزدی، تهران.
- 21- مستوفی، حمدالله، (1362)، نزهةالقلوبالمقاله‌الثانیه، به اهتمام و تصحیح لیسرنج، دنیای کتاب، تهران.
- 22- مسعودی، ابوالحسن، علی‌بن‌حسین، (1356)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه پاینده، ابوالقاسم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- 23- میرنیا، سیدعلی، (1373)، وقایع خاور ایران، اردشیر، مشهد.
- 24- ویلفرد، ال، (1370)، رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن‌خواه، اطلاعات، تهران.
- 25- یار شاطر، احسان، (1354)، دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.